

روحانیت در عصر بحران

حمید قهوجیان

زلزله‌ای روی داد. همه‌چیز دگرگون شد. این دگرگونی در فرهنگ، فکر و اندیشه رخ داده بود. آری، انقلاب مشروطه اتفاق افتاده بود. مردم قیام کرده بودند. مردم ایران بیدار شده بودند. بنابراین عصر مشروطه را می‌توان عصر بیداری ایرانیان نامید. بیداری ایرانیان را می‌توان عصر مشروطه دانست. در این عصر میانی اندیشه جدید مطرح می‌شد. روشنفکران مفاهیم آزادی، مساوات، پارلمان و محدودیت حاکم را مطرح کردند، با یکدیگر به مجادله برخاستند و این امری مبارک بود. روحانیون نیز به‌عنوان پرتأثیرترین و مهم‌ترین قشر جامعه در ایران برابر این سیل مفاهیم نو در مقام تصمیم برمی‌آیند و گروه‌بندی‌هایی به‌وجود می‌آورند.

این برخورد اندیشه، آن‌هم در این سطح در ایران آن روز بسیار ارزشمند بود. این برخورد، یعنی همان تقابل سنت و تجدد در هیچ کدام از انقلاب‌های قبلی و بعدی ایران به این وسعت مشاهده نشد. انقلاب مشروطیت از لحاظ فراگیری و مردمی بودن در سطح ضعیفی قرار داشت. در واقع از حمایت و پشتیبانی کافی مردمی برخوردار نبود. اکثریت جامعه آن روز در روستاها سکونت داشتند و کشاورز بودند. انقلاب مشروطه در سطح مردم بیشتر میان تجار و قشر متوسط و شهری رواج داشت. این گروه در بسیاری از حوادث، روحانیون را برآن داشتند تا واکنش نشان دهند و جبهه‌گیری نمایند.

فریدون آدمیت، محقق ارزشمند انقلاب مشروطه، عوامل تشکیل انقلاب مشروطیت را در دو عنصر معرفی می‌کند. [1]

روشنفکران کسانی بودند که مفهوم صحیحی از حقوق اساسی فردی و تساوی افراد داشتند. دیگر روشنفکران خواهان سلطنت مشروطه به شیوه کشورهای غربی بود. ضعف طبقه روشنفکر در این بود که در میان توده مردم نفوذ عمیقی نداشتند و مردم آنها را بابت بی‌دین می‌خواندند. روشنفکران مغز متفکر هیئت اجتماع و نهضت آزادی و عامل هشیاری ملی و بیداری افکار بودند. «جامع آدمیت [2]» نماینده بارز روشنفکران بود.

از سوی دیگر روحانیون عامل مؤثر و اصلی «هیجان ملی» و «شور ملی» بشمار می‌رفتند. نیروی آنها در نفوذی بود که در افکار عامه و طبقه متوسط داشتند. اما باید دانست آنها هنگامی که بر منبر درباره آزادی سخن می‌راندند معنی درست این واژه‌ها برای آنها مجهول بود. در جنبش مشروطه سیدمحمدطباطبایی مؤثرترین عامل هیجان ملی به‌شمار می‌رفت.

در مرحله نخست ظهور جنبش آزادیخواهی، دو گروه مزبور (روحانیون و روشنفکران) باهم متحد بودند اما بعدها و مخصوصاً در زمان تنظیم متمم قانون اساسی، اولین برخورد میان این دو طیف رخ داد.

«تاریخ نشر آزادی و بیداری افکار باید بنام روشنفکران و تاریخ قیام ملی بنام ملایان ثبت شود.» [3]

بعد از عصر مشروطه یک دوره کوتاه مشروطگی با پارلمان تجربه شد اما دوباره به دلایل گوناگونی، از جمله عقب‌نشینی اکثر روحانیون از حمایت جریان مشروطه، استبداد پهلوی را نیز چشیدیم. با این وجود کشاورزی ما، تجارب ما، آموزش و تعلیم و تربیت ما، شیوه نگارش ما، شیوه تاریخ‌نویسی ما، همه و همه تحول اساسی یافتند، و ویژگی‌های تازه‌ای آنها دیده شد که همگی متأثر از انقلاب فکری مشروطه بود.

رهبران فکری مشروطه را می‌توان چنین تقسیم‌بندی کرد: (1) روحانیون متشرع و مخالف مشروطه (2) روحانیون موافق مشروطه [4] (3) روشنفکران حامی التقاط مفاهیم غربی و اسلام (4) روشنفکران سکولار که به دو دسته لیبرال و سوسیال تقسیم می‌شدند.

شیخ فضل‌الله نوری نماینده روحانیون متشرع است. روحانیون موافق مشروطه که رهبری آنها در نجف بود و علمای نجف آن را رهبری می‌کردند. بهبهانی و طباطبایی نیز از متشخصین این گروه‌اند. مکمل خان و مستشارالدوله نماینده گروه سوم و خواهان التقاط مشروطه غربی و اسلام بودند. گروه چهارم نیز به دو دسته تقسیم شد: آخوندزاده و طالبوف نماینده لیبرال‌های سکولار و میرزاآقاخان کرمانی، شیخ احمد روح نیز از سوسیالیست‌های حامی جدایی این دو سیاست بودند.

فضای اندیشیدن در عصر مشروطه بسیار خفقان‌آور بود. تکفیر، حره‌ای قرون وسطایی بود و هرکس را که به مجال اندیشیدن می‌خواست به حکم دین مسکوت می‌کرد. شدت این موضوع چنان بود که علمای طراز اول نجف به‌خاطر

تفکرشان توسط شیخ فضل‌الله نوری تکفیر شدند و در عوض آنها نیز این عالم تشرع را تکفیر کردند. در سوی دیگر هادی نجم‌آبادی، یکی از پرهیزکارترین علمای شناخته شده عصر توسط صادق طباطبایی به اتهام بابی‌گری تکفیر شد.

در این فضای خفقان‌آور است که انفجاری روی می‌دهد و بزرگترین انقلاب فکری در ایران تحقق می‌یابد. انقلاب مشروطه انفجار بحرانی به نام بحران سنت و مدرنیته است.

در طرح کلی می‌توان واکنش روحانیت را نسبت به جریان مشروطه را در دو گروه دسته‌بندی کرد: یکی گروه موافقان مشروطیت و روحانیونی که طالب بعضی تغییرها در حوزه فکری و اجتماعی بودند و دیگری گروه مخالفان مشروطه و جناح راست مذهبی که هیچ تغییری را در دین برنمی‌تافتند و هرکس را که مایل به تغییر بود تکفیر می‌کرد. این دو گروه همواره در تقابل یکدیگر بودند. یک گروه، مریدان خود را به مشروطه دعوت می‌کرد مشروطه را همان اسلام می‌دید و همکاری با مشروطیت در نظر این گروه همراهی با امام زمان و مخالفت و اندکی کم‌کاری در این زمینه را ایستادگی در مقابل امام زمان معرفی می‌کند. گروه مخالفان مشروطه نیز، مشروطه را کفر و پارلمان را کفرخانه و مشروطه طلبان را کافر معرفی می‌کرد.

واکنش هر دو گروه به مشروطه توأم با افراط‌گرایی‌هایی بود و همان‌طور که در مقدمه آمد فریدون آدیت نیز به این نکته اشاره می‌کند که روحانیون به قضیه مشروطه آگاهی نیافتند. در تعبیر دیگر رویکرد روحانیت نسبت به مشروطیت به دو واژه تقدیس و تکفیر ختم می‌شد که هر دو نشانگر همان خصلت افراط‌گرایانه روحانیون بود. این دو شاید بهترین واژه‌ها برای توصیف رویکرد روحانیون به مفاهیم بی‌شمار مشروطه باشد.

بنابراین دو خصلت نگاه روحانیون به مشروطه را (بجز استثناها) می‌توان در دو عبارت بیان نمود: نگاه افراط‌گرایانه و نگاه بدون آگاهی.

در این مقاله سعی شده است روحانیون شاخص عصر مشروطه به اجمال، معرفی شوند که عبارتند از: الف) ملامحمدکاظم آخوند خراسانی (به‌عنوان بزرگترین فقیه زمان خویش و رهبر مسلم روحانیون موافق مشروطه)

ب) ملاعبدالرسول کاشانی به‌عنوان یکی از روحانیون روشنفکر زمان خویش

ج) ملامحمدحسین نائینی غروی به‌عنوان یکی از رهبران موافق مشروطه و تئوری‌پرداز نظریه ولایت فقیه

د) محمدطباطبایی و عبدالله بهبهانی به‌عنوان سیاستمداران روحانیون موافق مشروطه

ه) بررسی عقاید شیخ فضل‌الله نوری و سایر مشروطه طلبان

و) ملامحمدکاظم آخوند خراسانی

آخوند خراسانی، شخص بزرگی است. او در زمان خود بزرگترین فقیه بود و رهبری مسلم روحانیون موافق مشروطه را برعهده داشت. به زندگی دنیوی کاملاً بی‌اعتنا بود و پرهیزکاری را در امور خود حفظ می‌کرد.

اساتید آخوند خراسانی نیز به نوبه خود از علمای بزرگ زمان بود. ملاحادی سبزواری، میرزای شیرازی و انصاری از اساتید وی بودند. دو تن از اساتید بزرگ وی در زمان خود «مرجع کل تقلید» [5] بودند یعنی انصاری و میرزای شیرازی این مجتهدین بزرگ شاگردان ارزشمند و بزرگی را تربیت کرد که هرکدام از این افراد فقیه مسلم زمان خویش بودند که برخی از آنها عبارتند از: میرزاابوالحسن مشکینی، سیدابوالحسن اصفهانی، آقا نجفی قوچانی، آیت‌الله بروجردی سیدحسن مدرس، حاج آقا حسین قمی، عبدالکریم حائری، بهبهانی، نائینی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، آیت‌الله حکیم آخوند خراسانی بیش از چهل سال تدریس کرد. «کفایه‌الاصول» مهم‌ترین اثر فقهی اوست از دیگر آثار وی می‌توان حاشیه رسائل، حاشیه مکاسب و فوایدالاصول را نام برد. با این همه او کتابی در علم سیاست ندارد و همین یکی از علل نادیده گرفته شدن اندیشه سیاسی بدیع وی است. اندیشه سیاسی ایشان از میان نامه‌ها، تلگراف‌ها و سخنرانی‌های استخراج شده است. آخوند خراسانی بالاخره در بیست‌ذی‌الحجه 1329 وقتی تصمیم گرفت برای جلوگیری از کژروی‌ها به ایران بیاید به‌طرز مشکوکی مسموم شده و از دنیا رفت.

همان‌طور که اشاره شد این عالم فرزانه متأسفانه کتابی مدون در علم سیاست ندارد.

نظر آخوند خراسانی در باب ولایت مطلقه پیامبر (ص) و ائمه

نظریه ولایت مطلقه پیامبر و معصومین به این معنی است که تمامی اوامر و نواهی صادره از پیامبر و معصومین از احکام شرعی و عرفی و خصوصی و عمومی واجب‌الاتباع است و اولیای معصوم صاحب ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم هستند. شیخ انصاری قائل به ولایت مطلقه پیامبر و ائمه است. آخوند خراسانی در واقع به ولایت مقیده اعتقاد دارد یعنی آخوند امور زندگی آدمیان را بر دو نوع می‌داند. امور خصوصی و امور عمومی. وی ولایت پیامبر و ائمه را مختص امور عمومی می‌داند و ولایت آنها را بر امور خصوصی دارای دلیل نمی‌داند و به ولایت مقید، پیامبر و معصومین را اعتقاد دارد نه ولایت مطلقه آنها.

مشروع بودن حکومت یکی از نکات دیگری بود که آخوند خراسانی در مورد آن نظری بدیع و متفاوت داد. مخالفان مشروطه با قبول حکومت محمدعلی‌شاه آن را سلطنت اسلامی می‌نامیدند و به مشروع بودن حکومت اصرار داشتند. همچنین موافقین مشروطه، همواره تأکید داشتند که می‌توان پسوند مشروع را به عنوان حکومت مشروطه افزود. بنابراین هر دو گروه با امکان وجود حکومتی با پسوند «مشروع» موافق بودند. آخوند خراسانی در چنین فضای آشفته‌ای رأی متفاوتی ارائه می‌کند. او اگرچه حکومت مشروطه را خلاف شرع نمی‌بیند اما با الحاق عنوان مشروع به آن مخالف است. این مخالفت، مخالفت لفظی نبوده و مبتنی بر یک مبنای عمیق مذهبی است. او حکومت مشروطه را منحصر به حاکمیت معصوم می‌داند. نکته دیگری که در این مورد ذکر می‌کند آن است که در عصر غیبت، حکومت مشروطه ممتنع، منحصر در حاکمیت معصوم و امتناع آن در عصر غیبت از ضروریات مذهب امامیه است. مراد خراسانی از حکومت مشروطه، حکومت شرعی، حکومت دینی یا حکومت اسلامی است یعنی حکومتی که حکومت شارع و حکومت دینی محسوب می‌شود و نماینده خدا در زمین- پیامبر یا ائمه- در چهارچوب شریعت عمل می‌کند.

او حکومت مطلقه غیرمشروع و غیرمشروع می‌داند. غیرمشروع چرا که حکومت مشروطه منحصر در حاکمیت معصوم است و غیرمشروع چراکه شرط مشروطیت حکومت‌های غیرمشروطه عدالت است و عدالت به نظر وی به عقل جمعی و نظارت و توزیع قدرت حاصل می‌شود و حکومت مطلقه و استبدادی عین ظلم است. آخوند خراسانی برای فقیهان حق ویژه‌ای در سیاست قائل نیست. به ولایت فقیه باور ندارد لذا تنها دو مصداق برای حکومت‌های مشروع قائل است: حکومت مشروطه معصومان- حکومت غیرمشروطه عاده.

با اینکه نائینی اذن فقیه را اسباب مشروعیت حکومت عاده مشروطه می‌شمارد ولی آخوند خراسانی به واسطه عدم باور به ولایت فقیه، مشروعیت و جواز چنین حکومتی را وابسته به اذن فقها نمی‌داند.

در زمینه قضاوت آخوند خراسانی نظریه جدیدی ارائه نمی‌دهد و قضاوت را از حقوق ویژه فقیهان می‌داند. یکی از نظرات بکر و متفاوت آخوند خراسانی درباره نظریه ولایت فقیه است.

خراسانی نخستین فقیهی است که به‌طور جزئی تک تک روایات موجود در مورد ولایت فقیه را مورد نقد قرار داده و جداگانه عدم دلالت هر یک را بر ولایت عام فقیهان اثبات کرده است. خراسانی زمانی از مجموعه ادله اقامه شده ولایت فقیه را استنباط نکرد که در اوج قدرت و اقتدای دینی بود. او با اینکه بالاترین حامی یک نهضت سیاسی است و بیش‌ترین تأثیر را در سقوط محمدعلی شاه قاجار داشت باز بر اینکه ولایت عام فقیه فاقد استناد شرعی است پافشاری کرد. تلگراف‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی خراسانی حکایت از آن دارد که او سیاست را حداقل در میان همگان خود بهتر فهمیده بود. با توجه به پرونده درخشان مبارزات سیاسی وی می‌توان به جرأت ادعا کرد که خراسانی مبارزترین فقیه منکر ولایت فقیه است. انکار ولایت عام فقیه از سوی خراسانی به این معنی است که وی برای فقها حق ویژه‌ای در حوزه سیاسی قائل نشد و تکلیف شرعی اختصاصی فقها برای تصرف بالمباشرة مناصب کلیدی جامعه قائل نیست. انکار ولایت فقیه از سوی خراسانی به معنای نفی هر سه نوع ولایت فقیه است یعنی ولایت مطلقه به معنای ولایت تصرف در جان و مال مردم فراتر از احکام اولی و ثانوی شرعی و جواز انجام هر آنچه ولی مطلق مصلحت بداند. دومین نوع ولایت، ولایت عام است. یعنی ولایت تصرف در حوزه عمومی در چهارچوب احکام شریعت و سومین ولایت، ولایت در امور حسبه است. مراد از امور حسبه اموری است که در هیچ شرایطی نباید ترک شود و انجام آن از سوی هر یک از مکلفین، تکلیف را از بقیه ساقط نمی‌کند و ترک آن به معنای ارتکاب همگانی است همانند زکات و خمس. اکثر فقها به ولایت فقیه در امور حسبه قائلند که از آن به اختیارات حاکم شرع تعبیر می‌شود. اما خراسانی حتی به ولایت فقیه در امور حسبه قائل نیست و ادله را برای اثبات اقل مراتب کافی نمی‌داند و ولایت فقیه را هم توانا نمی‌بیند. خراسانی به‌جای اینکه امور حسبه را به فقها بسپارد متصدی آن را «عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین» معرفی می‌کند. خراسانی نخستین فقیهی است که ولایت فقیه را در تمامی مراتبش حتی در امور حسبه انکار کرده است و ولایت بر مردم را منحصر در معصومین دانسته است.

او امور حسبه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفروض است و مصداق آن همان دارالشورای کبری بوده است.

آخوند خراسانی در میان فقیهان شیعه، کمترین حق ویژه را در حوزه عمومی برای فقیهان قائل است او درست نقطه مقابل امام خمینی است که در میان فقهای شیعه، بیشترین حق ویژه را در حوزه عمومی برای فقیهان قائل است.

(بخش اول مقاله ای ارائه شده به همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، بزرگداشت محمدکاظم آخوند خراسانی، دانشگاه تهران 1382/10/8 مقاله محسن کدیور)

ملا عبدالرسول کاشانی؛ نماینده تمام عیار روشنفکری علما و ملایان
ملا عبدالرسول کاشانی یک روحانی روشنگر است. آدمیت در بررسی نقش ملایان در انقلاب مشروطه در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران» دو رساله را بررسی می‌کند و هر یک از این دو را حاوی ارزش متفاوتی می‌خواند. یکی از این رساله‌ها تنبیه‌الام نائینی است که آن را از لحاظ تحلیلی فراتر از هر رساله دیگری می‌خواند و دیگری «رساله انصافیه» ملا عبدالرسول کاشانی نام دارد. ارزش این کتاب بخاطر روشنگری نویسنده است. این روحانی برای اندیشیدن محدودیت کمتری را برای خود قائل می‌شود. طرفدار علم جدید است و فارغ از محدودیتها می‌اندیشد. تنبیه‌الام و رساله انصافیه در راه تبلیغ اندیشه مکمل یکدیگر هستند به نظر فریدون آدمیت نائینی بازنمای تعقل حکیم اصولی و کاشانی نماینده تفکر ملای بیدار دل است که به دانش جدید معتقد است.[6]

پیوستگی استدلال ویژگی بارز نویسنده رساله انصافیه است و اثر او از نظر روشنفکری برتر از هر اثر دیگری در میان آثار روحانیون حامی مشروطه است. یکی از دلایل امتیاز رساله انصافیه زبان ساده آن است. با اینکه نائینی نیز تلاش کرد کتابی همه فهم بنویسد اما استفاده از کلمات عربی کتاب او و فهم مطالبش را دشوار کرد.

رساله کاشانی نه تحلیل اصولی نائینی را دارد و نه بحث عالمانه او را در سیاست استبدادی اما در گفتگو راجع به حقوق آزادی و مفهوم تفکیک قوا در نظام مشروطیت برتر از رساله نائینی است. نکته جالب که درباره رساله انصافیه مطرح است آشنایی و تأثیرپذیری وی از آثار روشنفکران این عصر یعنی ملکم خان و طالبوف و میرجمال اسدآبادی است و مطالبی از آنها اخذ کرده این در حالی است که نائینی طالبوف را به شدت و متعصبانه طرد می‌کند. ملا عبدالرسول کاشانی کمال آدمی را در تمدن دنیایی می‌بیند. کاشانی در کتابش بر لزوم تربیت جدید سخن می‌گوید.

نویسنده رساله انصافیه مسئله حجاب را رد می‌کند. او معتقد است که امور دنیایی بواسطه گذشت زمان امکان تغییر پیدا می‌کند: «مثلاً طرز لباس پوشیدن در هر زمانی لباس متداول آن زمان را می‌توان پوشید ولو خلاف با لباس زمان شارع باشد.» در نگاه به جریان فکری روحانیون در عصر مشروطه نباید تمام عقاید را از یک سنخ بدانیم. مثلاً وقتی شیخ فضل‌الله نوری آزادی را ابزاری در جهت گسترش افکار بایه معرفی کرده و آن را به هر نحوی محکوم می‌کند روحانی آزاداندیشی چون کاشانی پیدا می‌شود که آزادی را سردفتر حقوق اجتماعی معرفی می‌کند و درباب آزادی معتقد است حد آزادی را دستورات شریعت تعیین نمی‌کند بلکه حد آن را عدم تجاوز به حقوق دیگران معرفی می‌کند و این از تأثیرات کاشانی از روشنفکران عصرش خیر می‌دهد. کاشانی وجود آزادی را در امور «معاشیه» و «سیاسیه» بدیهی می‌داند. اما اگر آزادی در اصول دین است معقول نیست کسی را برخلاف اندیشه‌هایش به عقیده دیگری تکلیف کنی مگر اینکه به اعتدال مایل شود... نه به چوب و چماق. کسی حق تعرض به او را ندارد زیرا تعرض و مؤاخذه حق خداوندی است.

کاشانی درباره مساوات معتقد است که مساوات همان برابر بودن در حقوق است. از ارزنده‌ترین موضوع‌های رساله انصافیه کاشانی، فکر اقتصاد ملی است از همبستگی و ترقی اقتصادی با تحول اجتماعی می‌نویسد: «از موانع مشروطیت بی‌چیزی و بی‌کسی ماست.»[7]

کاشانی بی‌تردید در مسائل اقتصادی نیم‌نگاهی به کتابهای طالبوف تبریزی یا سیاحت نام ابراهیم بیگ دارد.

محمدحسین نائینی خرویی

زندگی سیاسی نائینی را می‌توان در سه مرحله خلاصه نمود: مرحله اول: همکاری با نهضت مشروطیت ایران، مرحله دوم: رهبری نهضت ملی عراق برضد حکومت تحت‌الحمایگی انگلستان، مرحله سوم: مرحله صلح با حاکمان و استبدادگران.[8]

نخست او با قلم و قدم خود برضد استبداد برخاست و با مشروطه خواهان ایران همکاری کرد. در این رشته از مبارزه، او به سود بورژوازی ملی که رهبری انقلاب مشروطه را بدست داشت گام برمی‌داشت ولی بر اثر رویدادهای زائیده انقلاب از فعالیت‌های شدید سیاسی کناره گرفت.

در مرحله دوم، نائینی بعنوان یکی از رهبران ملی عراق برضد حکومت تحت‌الحمایه انگلستان در آن کشور برخاست و هم‌رده دیگر علمای شیعه و سران قبایل در راه بدست آوردن استقلال عراق کوشید. در این زمان است که توسط حاکم وقت عراق تبعید می‌شود. مرحله سوم، مرحله سیاه و تاریک پرونده نائینی است. این مرحله، مرحله صلح با استبدادگران است. گویا نائینی به این نتیجه می‌رسد که مبارزه با استبدادگران سود کمتری برای وی دارد. در این دوره نائینی از رضاشاه بی‌رحم و مستبد حمایت می‌کند و حلقه انگشتی و مقداری تربت کربلا به رضاشاه تقدیم می‌کند و به مناسبت اعیاد مذهبی برای رضاشاه تلگراف تبریک می‌فرستد. در عراق نیز با پادشاهان آنجا یعنی ملک فیصل و ملک غازی رابطه دوستی برمی‌گزیند. در سال 1927 هنگامی که نائینی به سختی بیمار می‌شود ملک فیصل، یعنی همان پادشاهی که

نائینی را به خاطر فعالیت‌های سیاسی تبعید کرده بود به ملاقاتش در خلال پادشاهی ملك غازي نائینی باز بیمار شد و این بار بود که به‌عنوان مهمان ویژه ملك غازي به بغداد رفت و در یکی از کاخ‌های سلطنتی زیست. [9] نائینی که زندگی را زیر یوغ استبدادگران زندگی حیوانی می‌دانست کاخ‌نشین شده بود.

هنگامی که نائینی تصمیم گرفت کتابی پیرامون لزوم بنیانگذاری يك رژیم پارلمانی بنویسد، حکومت استبدادی محمدعلی‌شاه هنوز بر سر قدرت بود و مبارزات برضد يك رژیم نو مشروطه به اوج خود رسیده بود. علماء ضدمشروطه که نائینی آن را «شعبه استبداد دینی» می‌نامد پی در پی اعلامیه‌هایی بر ضدمشروطه نزد رهبران مذهبی نجف می‌فرستادند. مقدمه تنبیه‌الامه در دو نوع حکومت مشروطه و استبدادی است. همچنین در مقدمه پیرامون آزادی، برابری، قانون اساسی و مجلس شورای ملی نیز بحث کرده است. در بخش نخست حکومت استبداد از نظر همگان (مسلمانان، بی‌دینان، طرفدار سایر ادیان) مردود شمرده می‌شود و يك حکومت معقول بر شالوده قانون اساسی سفارش می‌شود. در فصل دوم نائینی حکومت ایده‌آل در زمان غیبت را ناممکن می‌داند. در فصل سوم پیرامون نظام مشروطه سخن می‌گوید. در فصل چهارم به نقد عقاید سنت اندیشان می‌نشیند و در فصل پنجم بحث این است که نمایندگان مردم چگونه می‌توانند اداره حکومت کشور را برعهده گیرند.

تر حکومت اسلامی نائینی بعدها مورد استفاده افرادی چون امام خمینی در «رساله ولایت فقیه» قرار گرفت که در آن به این استدلال نائینی که «تمام مناصب و شئون اعتباری امام برای فقیه ثابت است.» استناد جست. همچنین بحث نائینی پیرامون استبداد را در سخنان و متن مدافعات پی گرفت.

در بررسی ریشه‌های اندیشه‌های سیاسی نائینی باید گفت که دلایل محکمی وجود دارد که او بشیوه مستقیم از محتوای کتاب «طبایع‌الاستبداد» کواکبی بهره گرفته همچنین اصطلاحاتی که کواکبی مورد استفاده قرار داده را می‌توان در تنبیه‌الامه دید. نائینی می‌کوشد تئوری مشروطه را از دیدگاه شیعه‌گری اثبات نماید. افرادی چون سیلوپاجی و احمد امین (1948) معتقدند کواکبی نیز در آثار خود از عقاید آلفیری روشنفکر ایتالیایی استفاده کرده است. عقاید آلفیدی در کتاب کوچکی بنام «دلالتیراینده» که در زبان ایتالیایی بعضی استبداد است آمده است. [10] البته باید دانست کواکبی بسیاری از مطالب آلفیری را دگرگون ساخت و اصول دموکراسی به شیوه غربی را در چهارچوب مبانی اسلامی مورد تفسیر قرار داد. آلفیری از اندیشمندانی بود که به‌طور عمده از نظریات منتسکیو تأثیر پذیرفت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت نائینی در تنبیه‌الامه به‌طور عمده و غیرمستقیم از اندیشمندانی همچون منتسکیو تأثیر گرفته است.

نائینی حکومتها را به دودسته تقسیم می‌کند:

(1) «تملکيه» یعنی حکومت استبدادی و خودسر

(2) «ولایتیه» یعنی حکومت مشروطه و قانونی

درباره تأثیر نائینی باید گفت که کواکبی و اندیشمندان غربی عقاید سکولاریتی داشتند و نائینی نیز همان حکومت مطلوب آنها را می‌خواست ولی برپایه مذهب از نظر نائینی برکندن ریشه استبداد سیاسی به مراتب سخت‌تر است نائینی درباره استبداد دینی چنین می‌گوید: «شعبه استبداد دینی [که] باقتضاء وظیفه مقامیه خود... حفظ شجره خبیثه استبداد را به اسم حفظ دین همیشه عهده‌دار بوده کوشش می‌کرده است که آگاهانه حقیقت را با باطل مشتبه سازد و همین شعبه استبداد دینی است که اهمیت يك نظام پارلمانی و مشروطه را که بر شالوده حقوق ملی و مسئولیت حکمرانان استوار گردیده انکار کرده و می‌کند. علماء استبدادگر نه‌تنها آزادی از دست رفته ملت را بمسخره گرفته بلکه مبارزه بر ضد استبداد را بدع و زندقه و الحادش جلوه دادند. آنها به مردم تلفیق کردند که یکی از پی‌آمدهای رژیم مشروطه آنست که زنان مسلمان بی‌حجاب خواهد گشت در حالی که آگاه نیستند که پیوندی میان این دو مسئله نیست. آری علماء استبدادگر «راهزنان دین مبین و گمراه کننده ضعفاء مسلمین» می‌باشند که این حدیث در شأنشان کاملاً راست می‌آید: «اولئك اضعف الضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله علی الحسین علیه‌السلام» (زبان این دسته از علماء بر پیرامون ناآگاه ما بیشتر از زبان یزید ملعون بر حسین علیه‌السلام می‌باشد.) [11]

منظور نائینی از شعبه استبداد دینی همان علماء مخالف مشروطه که به رهبری شیخ فضل‌الله نوری و ملاکاظم یزدی در نجف به مخالفت برخاسته بودند. وی نظام مشروطه را قانونی و مشروع می‌شمارد ولی به‌علت آنکه چنان نظامی فی حد نفسه يك شکل ایده‌آل حکومتی است بلکه به سبب آنکه به دیده او مشروطه شباهت‌های فراوانی با اسلام دارد و از اشکال کمتری برخوردار است در حالی‌که آخوند خراسانی حکومت مشروطه را فی نفسه و در زمان غیبت قبول داشت.

بهبهانی

عبدالله بهبهانی یکی از سیاستمداران مشروطه خواه بود. برای بررسی اتفاقاتی که بهبهانی در آنها شرکت جست وقایع را بصورت خلاصه وار بیان می‌کنیم.

مخالفت با جریان تنباکو: در جریان تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی دو روحانی بزرگ حکم میرزای شیرازی را نپذیرفتند. یکی هادی نجم‌آبادی و دیگری عبدالله بهبهانی. بهبهانی در مخالفت با حکم میرزای شیرازی اعلام کرد که این فتوا بر من صدق نمی‌کند زیرا ایشان (میرزای شیرازی) مجتهدند و نظر خود را دارند مقلدان ایشان هم ملزم به رعایت حکم ایشان‌اند ولی من مجتهدم و مقلد ایشان نیستم و این حکم را قبول ندارم[12]

واکنش در قضیه نوز: قضیه نوز، قضیه دیگری بود که بهبهانی به‌عنوان عنصر فعال وارد صحنه شد. نوز یکی از مستشاران بلژیکی بود که وارد ایران شد. در یکی از عکس‌ها، نوز، لباس آخوندی پوشیده و در حال کشیدن قلیان است. همین باعث فتنه و آشوبی شد که نوز خواسته به شعائر مذهبی شیعیان اهانت بورد. در ماه محرم پیکار علیه نوز در آشوب طلاب مدرسه ظاهر شد. شب تاسوعا سید بر منبر رفت و نوز را حرامزاده و ملعون خواند و اعلام کرد حرکت او جسارت نسبت به پیغمبر ما و علما بوده و این واجب می‌سازد هر مسلمانی او را بکشد.[13]

واکنش در قبال نظامنامه: بهبهانی در نخستین جلسه مقدماتی مجلس ملی که به دعوت علیرضاخان عضرالملك ایلخان قاجار تشکیل شده بود به نظامنامه اعتراض کرد اما تلاش بهبهانی برای اینکه نظامنامه دیگری با نظر او فراهم شود یا در طرح فعلی تغییر عمده‌ای بر هنر بی‌فایده بود. او دریافت که مخالفت وی در این باره از اعتبارش خواهد کاست. خلاصه اینکه مردم به خانه‌ی وی رفتند و بنای پرخاش گذاشتند و او را مجبور به همکاری ساختند و بهبهانی کوتاه آمد.[14]

قدرت‌پرستی بهبهانی: اختلافی که در میان علمای تهران وجود داشت. شیخ فضل‌الله چنین تفسیر کرد: «نه من مستبد بودم، نه سیدعبدالله مشروطه‌خواه و نه سیدمحمد. آنان مخالف من بودند من مخالف آنها»[15]

عبدالهادی حائری در کتاب تشیع و مشروطیت اعلام می‌کند بهبهانی به‌خاطر منافع مادی با مشروطه همراه شد. بی‌گمان می‌توان ادعا کرد بهبهانی قدرت‌پرست بود که می‌توان برای نمونه پیشنهاد همکاری با قلسلطنه (کمک به وی برای رسیدن به سلطنت در قبال گرفتن پول) اشاره کرد که ماشاءالله آجودانی در کتاب «مشروطه ایرانی» بدان اشاره می‌کند. بهبهانی برای مشروطه خدماتی انجام داد که فقط از عهده وی برمی‌آمد.

سیدمحمد طباطبایی

عبدالهادی حائری در معرفی آزاداندیشان در خلال 20 سال آخر سده 19 سه نفر را معرفی می‌کند: هادی نجم‌آبادی، محمدطباطبایی و سیدجمال‌الدین اسدآبادی. بی‌شک محمد طباطبایی را می‌توان از صادق‌ترین علمایی دانست که شاید در میان هم‌طرازان و هم‌صنفان خود مشروطه را درست فهمید. ناظم‌الاسلام کرمانی در معرفی طباطبایی می‌گوید طباطبایی نزد شیخ هادی نجم‌آبادی درس خوانده بود. سفرهای طباطبایی به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدار با رهبران و سیاستمداران آنها و آشنایی وی با انجمن‌های مخفی سبب آگاهی وی با اصول نوگرایی شد. سیدمحمد طباطبایی در فعالیت‌های سیاسی با بهبهانی آشنا شد. هدف طباطبایی از مشروطه‌گری و فعالیت‌های مشروطه، دادگری و عدل بود. طباطبایی معتقد بود مشروطیت متناسب با آن زمان ایران نبوده و زمان آن را وقتی می‌داند که مردم ملیت را بفهمند و باسواد شوند. او در این زمینه طی نامه‌هایی به ناصرالدین شاه اعلام کرده بود که ایران آماده مشروطه شدن نیست. مفاهیمی از «ملیت» به‌عنوان مفهوم نوی آن در سخنان طباطبایی باسواد بودن مردم را شرط اصلی مشروطه می‌داند. وی به نظام آموزشی نو و وجوب آن نیز تأکید می‌ورزد.

شیخ فضل‌الله نوری؛ روحانی مشروطه‌طلب

شیخ فضل‌الله نوری یکی از روحانیون بزرگ تهران بود. وی رهبری مخالفان مشروطه را به‌دست گرفت. شیخ فضل‌الله یک روحانی متشرع بود. از نظر شیخ فضل‌الله نهاد دین باید یک نهاد برتر، فائق مسلط و فراگیر باشد. اسلام نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر باید ذهن و روح انسان و جامعه را دربر گیرد و ولایت و اقتدار سازمان روحانی شیعی روزبه‌روز فزونی پیدا کند. شیخ فضل‌الله چشم نگران و روح متعصب قشر بزرگی از متشرعان بود. فریدون آدمیت شیخ فضل‌الله را از لحاظ پرهیزکاری از سایر روحانیون برتر می‌داند که می‌توان با چند نمونه تاریخی این ادعا را زیر سؤال برد. گرفتن پول از سلطنت و تبلیغ علیه نظام مشروطیت و دادن پول به روحانیون جهت مبارزه با مشروطیت[16]، فروختن زمین مسلمین به روس جهت ساختن بانک استقراضی به قیمت 750 تومان. اجازه نیش قبر دوتن از مشروطه خواهان به خفت و خواری فتوای کشتن هر کسی که اسم مشروطه را بر زبان بیاورد.

بطور خلاصه علل مخالفت شیخ فضل‌الله نوری با مشروطیت از این قرار است: 1- تضعیف قدرت پادشاه 2- اصل تفکیک قوا 3- آزادی بیان و قلم 4- قانونگذاری 5- تساوی آحاد مردم در مقابل قانون 6- دخالت وکلا در امور شرعی 7- تصمیم‌گیری براساس قانون اکثریت. چنین بود که فضل‌الله نوری مشروطه را حربه بزرگ آخزمان دانست و هنگامی که کلنل لیاخوف مجلس را به توپ بست شیخ فضل‌الله این عمل را (بمباران مجلس) به فرو ریختن سنگ از منقار ابابیل (کلنل لیاخوف) برسپاه ابرهه (مشروطه طلبان) تشبیه کرد و گفت مشروطه خلاف اسلام است و مشروطه‌طلبان کافرنند.

شریعت‌طلبان روحانیونی بودند که بشیوه سنتی می‌اندیشیدند. در تفکر آنها سلطان ظل‌الله بود و وجود آن در حکومت از ضروریات اسلامی بود. همان‌طور که گفته شد مشروعه‌طلبان، مشروطه‌طلبان را کافر می‌دانستند و برای همین روحانی مشروعه اندیش، سیدعلی سیستانی، چنین فتوا داد: «المشروطه کفر و المشرروطه طلب کافر و ماله مباح و دمه هدر» [17]. علاوه بر شیخ فضل‌الله، روحانیان دیگری نیز در مخالفت با مشروطه دست به قلم شدند؛ یکی از آنها شیخ ابوالحسن نجفی مرندی است که «صواعق سبعة» را به رشته تحریر درآورد. از دلایل ابوالحسن نجفی مرندی برای رد مشروطه این است که لغت مشروطه با لفظ «مشرک» به حساب ابجد مساوی است یعنی هر دو رقم 560 را دارند.

نویسنده صواعق سبعة مجلس مشروطه را همدریف با مجلسی که برای قتل یا تبعید پیامبر در آغاز اسلام تشکیل شد یا اجتماعی که پس از رحلت رسول اکرم بر سر حکومت پیامبر اجتماع کردند و علی را خانه‌نشین کردند و یا اجتماعی که در زمان عبیدالله بن زیاد برای کشتن حسین (ع) تشکیل شد مقایسه می‌کند. او هر قانونی را که از طرف مجلس تصویب می‌شود نیشی به قلب امام عصر معرفی می‌کند.

منبع: نشریه دانشجویی نما - شماره یک

زیرنویس ها

- [1]- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدم نهضت مشروطه، ص 244، جلد 1، انتشارات پیام، چاپ 1340
- [2]- جامع آدمیت مکتبی بود که ملکم خان بنیان نهاد که مؤثرترین عامل نشر اندیشه آزادی و تجددخواهی در ایران بود. مرام آن اصول آدمیت بود که تعالیم اخلاق داشت اما در اصل هدف و غایت سیاسی را تعقیب می‌کرد.
- [3]- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدم نهضت مشروطه، ص 245، جلد 1
- [4]- استثناهای بزرگ این گروه ملاکظم آخوند خراسانی و هادی نجم‌آبادی در زمینه فکری و محمد طباطبایی در زمینه سیاست بود.
- [5]- مجتهدان دارای درجه‌های گوناگونی هستند. چند تن از این مجتهدین که به اصطلاح سلسله بزرگ مراجع تقلید را در طول تاریخ شیعه‌گری از مرگ چهارمین نایب ویژه امام غایب در سده چهارم هجری به بعد تشکیل دادند. در واقع این مجتهدین بزرگترین مجتهدان زمان خویش بودند.
- [6]- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام و بخش مشروطگی از نظر ملایان، ص 229
- [7]- آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، بخش ملایان
- [8]- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1381، ص 194
- [9]- همان، ص 196
- [10]- همان، ص 224
- [11]- تنبیه‌الام ص 38-36
- [12]- تاریخ بیداری ایرانیان و ناظم الاسلام کرمانی نشر پیکان، تهران 1376، ص 22
- [13]- ایدئولوژی نهضت مشروطه آدمیت ص 153
- [14]- دولت‌آبادی، حیات یحیی ج 2- ص 86-89
- [15]- مخبرالسلطنه، گزارش ایران، ج 4، ص 107
- [16]- کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران و انتشارات معاصر، چاپ 1378، صص 378 و 183 و 274
- [17]- فتوای علی سیستانی، گزارش وقایع مشهد به قلم دکتر احمدخان، ضمیمه مشروطه گیلان، از یادداشت‌های رابینو، چاپ محمد روشن. ص 128

کپی شده از سایت: اخبار روز: www.iran-chabar.de

یکشنبه ۴ دی ۱۳۸۴ - ۲۵ دسامبر ۲۰۰۵